

مفهوم وصف و قانون مدنی

دکتر روشنعلی شکاری*

آرش ابراهیمی**

چکیده

آنچه به عنوان وصف در علم اصول مطرح است معنایی اعم از وصف نحوی است و به معنای هر قیدی است که دامنه موضوع را محدود کند. مفهوم وصف یکی از مفاهیم مخالف است که حجیت آن مورد اختلاف نظر علمای اصول واقع شده است. مشهور اصولیین ترکیب وصفی را فاقد مفهوم مخالف می‌دانند. در قانون مدنی قانون‌گذار در موارد بسیاری از ترکیب وصفی برای بیان حکم قانون استفاده کرده است. با استقراء در این قانون به این نتیجه می‌رسیم که قانون‌گذار در قانون مدنی در رابطه با مفهوم وصف از قاعده خاصی پیروی نکرده و گاه با بیان وصف، قصد خارج کردن موضوع فاقد وصف را از حکم داشته و گاه به عکس از بیان ترکیب وصفی مفهوم مخالف را مد نظر قرار نداده است. بنابراین نمی‌توان در تفسیر قانون مدنی از این شیوه لفظی استفاده نمود.

کلید واژگان

مفهوم، منطوق، وصف، معتمد بر موصوف، غیر معتمد بر موصوف.

* دانشیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.

** دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق خصوصی دانشگاه علوم قضایی.

مقدمه

قانون‌گذار در تدوین قوانین از قیودی استفاده می‌کند تا صریح و دقیق مقصود خود را به افراد جامعه انتقال دهد. این شیوه در بیان احکام شرعی نیز مورد استفاده شارع حکیم قرار گرفته تا بندگان با آگاهی دقیق از تکالیف شرعی خود در مقابل پروردگار مسئول باشند. اما هر چند بیان قید در جمله موجب می‌گردد مقصود شارع و قانون‌گذار دقیق‌تر به مخاطب ارائه گردد اما در مقابل سؤالی در ذهن او ایجاد می‌کند که پاسخ به آن نیازمند بررسی‌های دقیق و فنی است. این مسئله که آیا قانون‌گذار از بیان قید، مفهوم مخالف را قصد کرده و فاقد قید را در مقابل حکم قرار داده یا مسئله در مورد فاقد قید ساکت است و نسبت به آن حکمی ثابت نمی‌گردد از موضوعات مهمی است که مباحث مفصل اصولی را به خود اختصاص داده است.

در مواد کثیری از قانون مدنی، قانون‌گذار از وصف برای بیان حکم استفاده نموده است. به عنوان مثال ماده م ۶۹۱ قانون مدنی مقرر داشته: «ضمان دینی که هنوز سبب آن ایجاد نشده است، باطل است». وصف مذکور در ماده، عبارت «هنوز ایجاد نشده است» می‌باشد که موجب ایجاد این سؤال است که آیا ضمان از دینی که سبب آن ایجاد شده باشد از نظر قانون مدنی صحیح است یا خیر؟ و آیا از حکم مندرج در ماده ۶۹۱ قانون مدنی می‌توان پاسخ مسئله فوق را استخراج نمود؟ نوشتار حاضر با بررسی نظریات اصولیین در این زمینه، به مطالعه مفهوم وصف در قانون مدنی پرداخته است.

۱. مفهوم وصف

در این گفتار به بررسی مفهوم وصف از نظر علمای اصول پرداخته می‌شود اما قبل از ورود به نزاع در باب مفهوم وصف لازم است چند مقدمه به صورت مختصر بیان گردد. به همین جهت پس از تعریف «مفهوم» و «وصف»، انواع وصف و رابطه آن با موصوف بیان می‌گردد.

۱.۱. تعریف مفهوم

در لغت و ادبیات مفهوم به چیزی گفته می‌شود که از لفظ فهمیده شود یا به عبارت صحیح‌تر به آن‌چه که از چیزی فهمیده می‌شود مفهوم گفته می‌شود، خواه آن چیز لفظ باشد یا غیر لفظ. اما آن‌چه در علم اصول به آن مفهوم گفته می‌شود غیر از این است. علمای اصول مفهوم را در مقابل منطوق بکار می‌برند. منظور از منطوق آن چیزی است که از ظاهر کلام فهمیده می‌شود و ظاهر الفاظ دلالت بر آن دارند در نتیجه متکلم باید به آن ملتزم بوده و نمی‌تواند آن را انکار نماید.^۱ به عنوان مثال در جمله «اذا جائک زید فاکرمه» هنگام آمدن زید، اکرام واجب است و این چیزی است که از ظاهر کلام گوینده فهمیده می‌شود. علمای اصول این ظاهر را منطوق می‌نامند.

در مقابل منطوق، مفهوم قرار دارد. مفهوم عبارت است از آن چیزی که از کلام فهمیده می‌شود اما در ظاهر عبارت بیان نشده است. برای مثال در عبارت فوق هرچند این معنا که اگر زید نیامد، اکرام او واجب نیست در ظاهر کلام بیان نشده، اما حکمی است که از کلام فهمیده می‌شود.^۲ دلالت منطوق بر معنا دلالت مطابقی و دلالت مفهوم بر معنا دلالت التزامی است.^۳

مفهوم در اصول بر دو قسم است: ۱- مفهوم موافق: که از لحاظ نفی و اثبات با منطوق

۱. جعفر، سبحانی؛ الموجز فی اصول الفقه، ترجمه محسن غروی‌ان، ج ۱، دارالفکر، ۱۳۸۵، ص ۲۴۸.

۲. همان.

۳. دلالت بر سه نوع است: ۱- دلالت مطابقی: یعنی دلالت بر تمام موضوع له خود مثلاً در جمله خانه را خریدم که خانه دلالت بر تمام خانه دارد. دلالت مطابقی است. ۲- دلالت تضمنی: منظور از لفظ تمام معنا نباشد و متکلم بخشی از معنا را اراده کرده باشد مثلاً در آتش سوزی آشپزخانه منزل بگویند خانه‌ام سوخت. ۳- دلالت التزامی: در این مورد لفظ نه در کل و نه در جزئی از معنای خود به کار می‌رود بلکه گوینده معنای دیگری را اراده کرده است. البته باید بین لفظ استعمال شده و معنای مورد نظر عرفی وجود داشته باشد. مثلاً دلالت شیر بر انسان شجاع. (همان، ص ۲۵۱)

خود یکسان است یعنی اگر منطوق ایجابی است مفهوم آن نیز ایجابی است و بالعکس. ۲- مفهوم مخالف: که مفهوم از لحاظ نفی و اثبات با منطوق خود مخالف است یعنی اگر منطوق کلام مثبت است، مفهوم آن منفی است. مفهوم وصف از انواع مفهوم مخالف است.^۴

۲.۱. تعریف وصف

آنچه در مباحث اصولی وصف نامیده می‌شود، غیر از آن چیزی است که در علم نحو تحت عنوان وصف از آن بحث می‌شود. مراد از وصف نحوی، همان نعت یا صفت است مانند عالم برای انسان در جمله «انسان عالم را احترام کن» اما در مباحث اصولی منظور از وصف هر چیزی است که دامنه جمله را محدود کند، هر چند ممکن است از لحاظ نحوی به آن وصف گفته نشود. بنابراین منظور از وصف در اصول هر چیزی است که در جمله به نوعی تقید ایجاد کند.^۵

۲.۱.۱. انواع وصف

وصف در عبارت به دو صورت ممکن است وجود داشته باشد. وصف یا معتمد بر موصوف است یا غیر معتمد بر موصوف. مراد از وصف معتمد بر موصوف، وصفی است که موصوف آن در ترکیب وصفیه بیان شده باشد. مثل جمله «اکرم رجلاً عالماء» که عالم وصف است برای رجل (موصوف) و موصوف در کلام ذکر شده است. در مقابل وصف غیر معتمد بر موصوف وصفی است که موصوف آن در ترکیب

۴. عیسی، ولایی؛ فرهنگ تشریحی اصطلاحات اصول، نشر نی، ۱۳۸۴، ص ۳۰۰.

۵. محمد رضا، مظفر؛ اصول الفقه، ج ۱، النشر الاسلامی، ۱۴۲۳، ص ۱۲۰.

وصفیه ذکر نشده باشد. مانند جمله «اکرم عالماء».

در مورد وصفی که معتمد بر موصوف است، بین اصولیین اختلافی وجود ندارد که بحث در نزاع مفهوم وصف وارد است. مثلاً وقتی مولا بگوید «اکرم رجلاً عالماء» وصف معتمد بر موصوف است و بدون اختلاف در نزاع مفهوم وصف داخل است. اما اگر مولا به جای «اکرم رجلاً عالماء» بگوید «اکرم عالماء» اختلاف شده که آیا این مورد (وصف غیر معتمد بر موصوف) نیز در نزاع مفهوم وصف داخل هست یا خیر؟

برخی وصف غیر معتمد بر موصوف را داخل در بحث مفهوم شرط دانسته و بیان داشته‌اند هرچند از نظر لفظی، موصوف در کلام ذکر نشده، اما مثلاً در جمله «اکرم رجلاً»، که موصوف در آن ذکر نشده وصف با یک تحلیل عقلی به یک ذات و مبدا برمی‌گردد و آن همان موصوف است. یعنی «اکرم عالماء» در حقیقت همان «اکرم انساناً عالماء» است و مانند موردی است که موصوف در قضیه مطرح شده باشد. زیرا، اگر برای «عالمیت» خصوصیتی نبود و عالم به عنوان یک انسان مطرح بود نه انسانی که متصف به وصف علم است، متکلم باید از جمله «اکرم انساناً» استفاده می‌کرد نه این که به جای بیان عنوان ذات (انسان)، عنوانی را که دلالت بر صفت (علم) دارد بیان نماید و چنین بیانی از شارع حکیم بعید است. در نتیجه کسی که در جمله «اکرم انساناً عالماء» قائل به مفهوم وصف شود در جمله «اکرم عالماء» نیز باید مفهوم وصف را بپذیرد.^۶

در مقابل نیز اکثر از علمای اصول وصف غیر معتمد بر موصوف را از نزاع مفهوم وصف خارج دانسته و آن را ملحق به مفهوم لقب می‌دانند^۷ و استدلال فوق را نمی‌پذیرند

۶. محمد، فاضل لنکرانی؛ اصول فقه شیعه، ج ۶، مرکز فقهی ائمه اطهار، ۱۳۸۱، ص ۱۱۴؛ علی، محمدی خراسانی؛ شرح کفایة الاصول، ج ۳، الامام حسن بن علی علیه السلام، ۱۳۸۳، ص ۱۸۵.

۷. محمد حسین، نائینی؛ فوائد الاصول، ج ۲، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۷، ص ۵۰۱؛ «الوصف الغير المعتمد علی الموصوف لیس باللقب»؛ ابوالقاسم، خویی؛ دراسات فی علم الاصول، ج ۲، دائرة المعارف فقه

زیرا؛

اولاً: نزاع در باب مفاهیم، مربوط به مقام دلالت است. وقتی پرسیده می‌شود جمله وصفیه مفهوم دارد یا خیر؟ یعنی آیا جمله وصفیه دلالت بر مفهوم دارد یا خیر؟ بحث از دلالت مربوط به مقام اثبات است. یعنی وقتی گفته می‌شود «اکرم انساناً عالماً» نزاع در مقام اثبات چنین است که اگر وصف منتفی شد، آیا حکم از موصوف نیز منتفی می‌شود یا خیر؟ در حالی که این بیان که هر وصفی با یک تحلیل عقلی به یک ذات و یک مبدأ بر می‌گردد (مثلاً در جمله «اکرم عالماً» عالم به انسان بر می‌گردد) مربوط به مقام ثبوت و عالم نفس است نه مقام اثبات. پس وقتی گفته می‌شود «اکرم عالماً» نمی‌توان از مفهوم وصف بحث کرد زیرا، در مقام اثبات و دلالت وصفی وجود ندارد. در حقیقت فرقی بین «اکرم عالماً» و «اکرم زیداً» نیست. زیرا، در «اکرم زیداً» که ملحق به باب لقب دانسته شده است نیز می‌توان گفت «اکرم انسانی که مسمی به زید است» و با این تحلیل عقلی آن را در باب مفهوم وصف مورد بررسی قرار داد و حال آنکه این تحلیل مربوط به عالم ذهن است نه عالم اثبات.

ثانیاً: اگر بنا بر تکیه بر تحلیل عقلی باشد، چه بسا بین جمله شرطی و جمله وصفی در مقام ثبوت و عالم ذهن تفاوتی وجود نداشته باشد. مثلاً اگر مولا گفت «اکرم انساناً ان کان عالماً» عقل می‌گوید. بین این جمله و جمله «اکرم انساناً عالماً» تفاوتی وجود ندارد، در حالی که نحوه بیان یکی به نحو شرطیت است و دیگری به نحو وصفیت.

به نظر با توجه به ادله موافقین و مخالفین ورود وصف غیر معتمد بر موصوف در نزاع مفهوم وصف حق با اکثریت علمایی است که وصف غیر معتمد بر موصوف را از محل بحث مفهوم وصف خارج دانسته و آن را مربوط به باب مفهوم لقب می‌دانند و باب مفهوم وصف را به بحث راجع به وصف معتمد بر موصوف اختصاص داده‌اند.

اسلامی، ۱۴۱۹، ص ۲۱۹؛ مظفر؛ همان، ص ۱۶۹.

۲.۱. رابطه وصف و موصوف

از لحاظ نسب اربعه میان موصوف و وصف سه رابطه می‌تواند وجود داشته باشد: الف) رابطه تساوی: یعنی وصف برابر موصوف باشد مثل «انسان ناطق» زیرا، هر انسانی ناطق است و هر ناطقی انسان.

ب) رابطه عموم و خصوص مطلق: در این رابطه بین وصف و موصوف دو حالت متصور است:

اول: وصف اعم از موصوف باشد. به عنوان مثال اگر گفته شود «اکرم انساناً ماشیاً» چون «مشى» (راه رفتن) به انسان اختصاص ندارد و برخی حیوانات هم راه می‌روند، وصف اعم از موصوف است.

دوم: موصوف اعم از وصف باشد: مثلاً اگر گفته شود «اکرم انساناً عالماً» به دلیل وجود انسان‌های غیر عالم، موصوف اعم از وصف است.

ج) رابطه عموم و خصوص من وجه بین وصف و موصوف برقرار باشد: مثال معروف این مورد روایت «فی الغنم السائمة الزکاه»^۸ است. در این روایت در مورد غنم سائمة، رابطه بین وصف و موصوف عموم و خصوص من وجه است زیرا، حیوانات دیگری وجود دارند که سائمة هستند، اما غنم نمی‌باشند مانند شتر چرنده و غنم‌هایی هستند که سائمة نیستند. یا در عبارت «دانشمند عادل» افراد عادل‌ی وجود دارند که دانشمند نیستند و دانشمندانی وجود دارند که فاقد عدالت هستند.

اما باید دانست در رابطه تساوی بین وصف و موصوف، علمای اصول اتفاق نظر دارند که چنین موردی از محل نزاع در باب مفهوم وصف خارج است، زیرا، در مفهوم وصف هدف پاسخ به این پرسش است که آیا با انتفاء وصف، حکم مذکور برای موصوف فاقد

۸. محمد بن مکی، عاملی؛ القواعد و الفوائد، ج ۱، کتابفروشی مفید، ۱۴۰۰، ص ۲۰۹.

این وصف منتفی است یا خیر؟ حال آنکه اگر بین وصف و موصوف رابطه تساوی برقرار باشد، چگونه می‌توان حالتی را تصور کرد که موصوف باشد اما وصف وجود نداشته باشد. به عنوان مثال در ترکیب «انسان ناطق» نمی‌توان انسانی را یافت که ناطق نباشد و یا ناطقی را تصور کرد که انسان نباشد. در نتیجه در جمله «اکرم انساناً ناطقاً» نمی‌توان تصور مفهوم وصف کرد و گفت که اکرام انسان غیر ناطق واجب نیست. به عبارت دیگر مفهوم وصف در جایی مورد بحث قرار می‌گیرد که وصف دامنه موصوف را محدود کند. که در رابطه تساوی چنین محدودیتی وجود ندارد.

در موردی که رابطه عموم و خصوص مطلق بین وصف و موصوف برقرار است و وصف اعم از موصوف است، نیز همان‌گونه که گفته شد، وصف دامنه موصوف را محدود نمی‌سازد تا با از بین رفتن وصف، بحث از مفهوم به میان آید و از بین رفتن وصف اعم، ملازمه با از بین رفتن موصوف دارد و جایی برای بحث راجع به مفهوم باقی نمی‌ماند. برای مثال وقتی گفته می‌شود «اکرم انساناً ماشیاً» در این مورد ماشی (وصف) اعم از انسان (موصوف) است و علاوه بر همه مصادیق انسان شامل حیوانات ماشی نیز می‌شود. پس نمی‌توان قائل به مفهوم در این جمله بود و گفت اکرام انسان غیر ماشی واجب نیست. زیرا، انسان غیر ماشی وجود ندارد.

در فرضی که رابطه میان وصف و موصوف عموم و خصوص مطلق باشد و موصوف اعم از وصف باشد مثل جمله «اکرم انساناً عالمأ» با توجه به این که وصف دامنه موصوف را محدود کرده و با از بین رفتن وصف، موصوف از بین نمی‌رود (انسان هست اما عالم نیست)، پس به اتفاق نظر اصولیین، این مورد وارد در بحث مفهوم است.

در مورد رابطه عموم و خصوص من وجه بین وصف و موصوف دو بحث وجود دارد. برای مثال در روایت «فی الغنم السائمه الزکاه»، «غنم سائمه» ماده جمع بین موصوف و وصف است. حال سؤال این است که آیا:

اولاً «غنم غیر سائمه» داخل در مفهوم وصف است و می‌توان با توجه به مفهوم وصف

گفت که به «غنم غیر سائمه زکات ندارد»؟ به این مورد جدایی موصوف از وصف گفته می‌شود.

ثانیاً «ابل سائمه» نیز داخل در نزاع مفهوم وصف است؟ به این مورد جدایی وصف از موصوف گفته می‌شود (یعنی وصف باقی اما موصوف از بین رفته است) یعنی برای مثال، با استناد به مفهوم مخالف روایت مذکور می‌توان حکم کرد که شتر سائمه زکات ندارد؟ علمای اصول در مورد جدایی موصوف از وصف پذیرفته‌اند که بحث داخل در نزاع مفهوم وصف است اما در مورد دوم، جدایی وصف از موصوف، علمای اصول این قسم را داخل در بحث مفهوم وصف ندانسته بیان کرده‌اند که در بحث مفاهیم، موضوع حکم (که در ترکیب وصفیه همان موصوف است) باید همان‌گونه که در منطوق آمده، در مفهوم کلام نیز محفوظ بماند و موضوع دیگر، چه در سلب و چه در ایجاب، جایگزین آن نشود. خلاف این نظر به شافعیه نسبت داده شده است.^۹

در نتیجه بحث راجع به مفهوم وصف مطابق نظر اکثر علمای اصول در موردی است که رابطه بین وصف و موصوف:

۱. عموم و خصوص مطلق باشد و موصوف اعم از وصف باشد.
۲. عموم و خصوص من وجه باشد و ماده افتراق از ناحیه موصوف باشد.^{۱۰}

۳. ۱. مفهوم وصف از نظر علمای اصول

پس از آنکه محل نزاع در باب مفهوم وصف تقریر شد، به بررسی مفهوم وصف از

۹. مظفر؛ همان، ص ۱۷۰.

۱۰. مرتضی، انصاری؛ مطارح الانتظار، مؤسسه آل الیبت علیه السلام، بی تا، ص ۱۸۲ و محمد کاظم، خراسانی؛ کفایة الاصول، مؤسسه آل الیبت علیه السلام، ۱۴۰۹، ص ۲۰۷ و محمد حسین، نائینی؛ اجود التقریرات، ج ۱ و مصطفوی، ۱۳۶۸، ص ۴۳۴ و فاضل لنکرانی؛ همان، ص ۱۱۷ و مظفر؛ همان، ص ۱۷۰ و خوئی؛ همان، ص ۲۲۰.

دیدگاه علمای اصول پرداخته می‌شود. در این مورد میان علمای اصول اختلاف نظر وجود دارد. برخی قائل به وجود مفهوم در جملات وصفیه هستند.^{۱۱} و برخی دیگر جمله وصفیه را دارای مفهوم نمی‌دانند.^{۱۲} مرحوم علامه جمله وصفیه را در صورتی که وصف علت حکم باشد، دارای مفهوم دانسته والا جمله وصفیه را فاقد مفهوم می‌داند.^{۱۳} مشهور فقهای امامیه جمله وصفیه را دارای مفهوم ندانسته و قائل به عدم مفهوم وصف هستند.^{۱۴}

قبل از بررسی ادله موافقین و مخالفین مفهوم وصف ذکر چند مقدمه ضروری به نظر می‌رسد:

اول: موافقین مفهوم وصف هم وجود مفهوم در جمله وصفیه را منوط به این دانسته‌اند که وصف در این جملات، وصف غالبی نباشد والا اگر در جمله‌ای وصف به صورت غالبی به کار رود، علمای اصول در مفهوم نداشتن این جمله اتفاق نظر دارند. مثل آیه شریفه «وَرَبَّانِكُمْ اللَّاتِي فِي حُجُورِكُمْ» که قید «فی حُجُورِكُمْ» قید غالبی است و دلالت بر مفهوم مخالف ندارد.^{۱۵} دوم: بحث در مفهوم وصف در جایی است که قرینه‌ای در میان نباشد والا اگر قرینه در میان باشد آنچه فهمیده می‌شود از مفهوم کلام نیست بلکه از قرینه است بنابراین در بحث مفاهیم مورد بررسی قرار نمی‌گیرد.^{۱۶}

۱۱. علی نقی، حیدری؛ اصول الاستنباط، شورای مدیریت حوزه علمیه قم، ۱۴۱۲، ص ۱۲۳ و سید مرتضی و شهید اول به نقل از محمدی خراسانی؛ همان، ص ۱۸۵.

۱۲. انصاری؛ همان، ص ۱۸۳ به بعد و خراسانی؛ همان، ص ۲۰۶ و نائینی؛ اجود التقریرات، ص ۴۳۴ و فوائد الاصول، ص ۵۰۳ و مظفر؛ همان، ص ۱۷۲.

۱۳. به نقل از: انصاری؛ همان، ص ۱۸۳ و محمدی خراسانی؛ همان، ص ۱۸۵.

۱۴. انصاری؛ همان، ص ۱۸۳.

۱۵. همان.

۱۶. حیدری؛ همان، ص ۱۲۳.

بررسی ادله موافقین و مخالفین مفهوم وصف:

۱. اولین دلیل قائلین به وجود مفهوم در ترکیب وصفی، چنین است که اگر گفته شود وصف دارای مفهوم نیست، ذکر آن در کلام لغو و صدور کلام لغو از شارع حکیم بعید است.^{۱۷}

در پاسخ به این دلیل، اشکال شده که تنها فایده وصف داشتن مفهوم نیست تا اگر گفته شد جمله وصفیه دارای مفهوم نیست، ذکر وصف در کلام موجب لغویت گردد. ممکن است وصف برای اهتمام بیشتر یا بیان مورد غالب و امثال آن ذکر شده باشد که در این صورت مفهوم نداشتن وصف ملازمه با لغویت کلام نخواهد داشت.^{۱۸}

در پاسخ به اشکال فوق گفته شده:

اولاً: اشکال فوق خلاف ظاهر است زیرا، اگر بیان وصف برای اهتمام یا غلبه یا غیره باشد، نسبت به اینکه قید غالبی یا... است باید قرینه وجود داشته باشد والا هر گاه متکلم بگوید «اکرم انساناً عالماً» ظاهر آن است که در انسان عالم خصوصیتی وجود دارد که باید مورد اکرام قرار گیرد و کسی که واجد این خصوصیت نباشد، الزامی به اکرام در مورد او نیز وجود ندارد. در جایی هم که قرینه وجود دارد، همان گونه که در مقدمات بیان شد، بحث از نزاع مفهوم وصف خارج است.^{۱۹}

ثانیاً: اصل در قیود احترازی بودن آنها است.^{۲۰} به این بیان که اصل اولی در باب قیود احترازی بودن است یعنی متکلم قید را برای خارج کردن مورد فاقد قید (ماعداه) از حکم

۱۷. مظفر؛ همان، ص ۱۷۲.

۱۸. خراسانی؛ همان، ص ۲۰۷.

۱۹. حیدری؛ همان، ص ۱۲۳.

۲۰. قیود به سه دسته تقسیم می شوند: ۱- قید احترازی: قیدی که برای خارج کردن فاقد قید از قضیه است. ۲- قید توضیحی: قیدی که برای توضیح مطلب پیشین می آید و نقش دیگری در جمله ندارد. ۳- قید غالبی: قیدی که برای بیان غالب افراد است و نقش دیگری در جمله ندارد.

بیان می‌کند و این همان معنای مفهوم داشتن است. به‌طور مثال قید عالم در جمله «اکرم انساناً عالماء» برای خارج کردن غیر عالم از حکم وجوب اکرام است.^{۲۱}

مخالفین مفهوم وصف برای احتراز از لغویت وصف در کلام و نیز در پاسخ به اصل احترازی بودن قیود بیان کرده‌اند که اگر احتراز شود که قید مذکور در کلام، قید حکم است، دلایل فوق قابل قبول است و جمله وصفیه باید مفهوم داشته باشد، اما اگر قید را قید موضوع بدانیم نه قید حکم، در این صورت انتفاء قید ملازمه با از بین رفتن حکم ندارد و در حقیقت حکم در مورد موضوع فاقد قید ساکت است و نمی‌توان از آن مفهوم برداشت کرد و به اصطلاح منطقی اثبات شیئی نفی ماعده نمی‌کند. به عنوان مثال در جمله «اکرم انساناً عالماء» اگر علم قید برای وجوب اکرام (حکم) باشد، در نتیجه با از بین رفتن قید حکم نیز باید منتفی گردد اما اگر عالم قید انسان (موضوع) باشد نه برای وجوب اکرام (حکم)، در نتیجه از بین رفتن قید ملازمه با انتفاء حکم نخواهد داشت. در نتیجه از این جمله نمی‌توان عدم وجوب اکرام انسان غیر عالم را برداشت کرد و جمله در مورد انسان غیر عالم ساکت است و نسبت به غیر عالم چیزی از آن فهمیده نمی‌شود.

ظاهر از جمله وصفیه این است که وصف قید موضوع است و نه قید حکم و دلیلی بر این که وصف قید حکم باشد وجود ندارد.

۲. دلیل دومی که موافقین مفهوم وصف برای اثبات ادعای خود مطرح کرده‌اند مسئله حمل مطلق بر مقید است. به این عبارت که اگر در جایی حکم مطلق صادر شود، به عنوان مثال اگر گفته شود: «اکرم عالماء» و در جای دیگر حکم مقیدی صادر شده و بگویید «اکرم عالماء عادلاً» مشهور اصولیین طریق جمع عرفی بین دو حکم را حمل مطلق بر مقید دانسته و به وسیله حکم مقید، دامنه حکم مطلق را محدود می‌سازند. اما برای حمل مطلق

۲۱. خویی؛ همان، ص ۲۲۰ و مظفر؛ همان، ص ۱۷۲.

بر مقید چاره‌ای نیست جز آنکه قائل به مفهوم در جملات وصفیه شویم والا اگر گفته شود جمله وصفیه مفهوم ندارد و در مورد وجوب اکرام عالم غیر عادل ساکت است، با توجه به جمله «اکرم عالماء» که به صورت مطلق صادر شده چگونه می‌توان مطلق را بر مقید حمل کرد؟^{۲۲}

در پاسخ به این دلیل نیز مخالفین مفهوم وصف اشکال کرده‌اند که دلیل حمل مطلق بر مقید، مفهوم وصف نیست. چه بسا اگر دلیل حمل مطلق بر مقید را مفهوم وصف بدانیم، ممکن است کسی در اصل این حمل اشکال کند، زیرا، در تعارض بین ظهور منطوقی عام با ظهور مفهوم مقید، آنچه مقدم است ظهور منطوقی مطلق است زیرا، منطوق اقوی از مفهوم است.^{۲۳}

در نتیجه حمل مطلق بر مقید به دلیل مفهوم وصف نیست و آنچه موجب حمل مطلق بر مقید است مقدمات حکمت است. به این بیان که در این مورد عرف دلیل دوم (مقید) را قرینه به تخصیص عام می‌داند و همان گونه که قبلاً بیان شد بحث در مفاهیم در جایی است که قرینه‌ای در میان نباشد. لذا برای حمل مطلق بر مقید لازم نیست به مفهوم وصف تمسک نمود.

۳. به مرحوم علامه حلی نسبت داده شده که ایشان بین موردی که وصف علت منحصره حکم باشد و موردی که وصف علت منحصره حکم نیست، تفصیل قائل شده‌اند. در مورد اول مفهوم وصف را پذیرفته‌اند و در مورد دوم که وصف علت منحصره حکم نیست مفهوم وصف را نپذیرفته‌اند.^{۲۴}

مرحوم علامه نائینی نیز که مفهوم وصف را نپذیرفته‌اند، در موردی که بتوان علیت

۲۲. محمدی خراسانی؛ همان، ص ۱۸۹؛

۲۳. انصاری؛ همان، ص ۱۸۲.

۲۴. همان.

منحصره را برای وصف اثبات کرده مفهوم وصف را قبول کرده‌اند.^{۲۵}

در همین رابطه برخی علمای اصول بیان داشته‌اند که وصف تبادر در علیت منحصره دارد و از جمله وصفیه چنین به ذهن متبادر می‌شود که علت منحصراً صدور حکم، مذکور در کلام است.^{۲۶}

در پاسخ به این قول، اولاً مرحوم آخوند خراسانی اصل تبادر را نپذیرفته و می‌فرماید چنین تبادری (علیت منحصره) از وصف وجود ندارد.^{۲۷}

ثانیاً منحصره بودن علت باید ثابت شود و به صرف ظاهر عبارت نمی‌توان به این انحصار پی برد و چون این انحصار به دلیلی غیر از کلام فهمیده می‌شود، پس در این مورد قرینه داریم و در جایی که قرینه وجود دارد، بحث داخل در نزاع مفاهیم نخواهد بود.^{۲۸}

در نهایت با توجه به ادله موافقین و مخالفین مفهوم وصف، به نظر آنچه مشهور اصولیین در باب مفهوم وصف بیان کرده‌اند، قوی‌تر بوده و مفهوم وصف را در علم اصول قابل پذیرش نیست.

۲. بررسی مفهوم وصف در قانون مدنی

با توجه به تعریفی که از وصف ارائه شد، با استقراء در قانون مدنی جملات وصفیه بسیاری ملاحظه می‌شود که بحث مفهوم وصف در آنها قابل طرح است اما با توجه به عدم امکان طرح تمام این موارد، به بررسی چند مورد از مواد قانون مدنی اکتفا می‌کنیم.

جملات وصفیه در قانون مدنی را به دو گروه می‌توان تقسیم نمود:

۲۵. نائینی؛ اجود التفریرات، ص ۴۳۵.

۲۶. حیدری؛ همان، ص ۱۲۳.

۲۷. خراسانی؛ ص ۲۰۷.

۲۸. همان.

۱. ۲. موادی که ترکیب وصفی در آنها قطعاً دارای مفهوم است

با بررسی قانون مدنی ملاحظه می‌شود در غالب مواردی که قانون‌گذار در قانون مدنی از جمله وصفیه استفاده کرده، قصد آن را داشته که موارد فاقد وصف را از شمول حکم خارج سازد و قائل به وجود مفهوم مخالف در ترکیب وصفی بوده است. این حقیقت را در مواد بسیاری از قانون مدنی می‌توان ملاحظه کرد که به عنوان مثال چند نمونه آن را ذکر می‌کنیم:

- ماده ۱۷ ق. م: «حیوانات یا اشیایی که مالک آن را برای عمل زراعت اختصاص داده باشد،... از جهت صلاحیت محاکم و توقیف اموال، جزء ملک محسوب شده و در حکم غیر منقول است...»

در این ماده چند وصف ملاحظه می‌شود: ۱- مالک ۲- برای عمل زراعت اختصاص داده باشد. ۳- از حیث صلاحیت محاکم و توقیف اموال.

ترکیب وصفی در این ماده دارای مفهوم است و مفهوم مخالف ماده مد نظر قانون‌گذار بوده است. بنابراین در موردی که غیر از مالک، به عنوان مثال غاصب یا مستأجر، مال دیگری را به زراعت اختصاص داده باشد، یا مالک اشیای مزبور را به غیر زراعت اختصاص داده باشد یا در غیر از زراعت هم از آن استفاده نماید (یعنی اختصاص نداده باشد) و نیز اشیایی را که مالک برای عمل زراعت اختصاص داده باشد در مورد غیر از صلاحیت محاکم و توقیف اموال، منقول و تابع احکام راجع به اموال منقول خواهد بود.^{۲۹}

- م ۳۶۷ ق. م: «تسلیم عبارت است از دادن بیع به تصرف مشتری، به نحوی که متمکن از انحاء تصرفات و انتفاعات باشد...»

۲۹. سید حسین صفایی؛ قواعد عمومی قراردادها، نشر میزان، ۱۳۸۵، ص ۱۲۳.

وصف در این ماده عبارت است از: «به نحوی که متمکن از انحاء تصرفات و انتفاعات باشد.»

وصف در این ماده نیز دارای مفهوم مخالف است، بنابراین چنانچه مبیع به تصرف مشتری داده شود اما او را متمکن از انحاء تصرفات و انتفاعات نسازد، به عنوان مثال دانش فنی استفاده از کالا در اختیار مشتری قرار داده نشود، تسلیم واقع نشده است.^{۳۰}

م ۴۱۶ ق. م: «هر یک از متعاملین در معامله غبن فاحش داشته باشد، بعد از علم به غبن می‌تواند معامله را فسخ کند.»

ترکیب وصفی مذکور در این ماده عبارت است از «غبن فاحش». قانون‌گذار از بیان قید مذکور، قصد داشته که معاملاتی را که در آنها غبن فاحش نیست، صحیح و غیر قابل فسخ اعلام نماید. حکمی که همسو با اصل استحکام معاملات و نظم قراردادی است. بنابراین در عبارت ماده ۴۱۶ قانون مدنی مفهوم مخالف ماده نیز مد نظر قانون‌گذار بوده است.^{۳۱}

م ۵۴۶ ق. م: «مضاربه عقدی است که به موجب آن احد متعاملین سرمایه می‌دهد یا قید اینکه طرف دیگر با آن تجارت کرده و در سود آن شریک باشند.»

در این ماده دو قید مهم ملاحظه می‌شود: ۱- طرف دیگر با آن تجارت کند. ۲- در سود آن شریک باشند.

قانون‌گذار با بیان دو قید فوق در ماده ۵۴۶ ق. م ماهیت مضاربه را بیان کرده است. قیود مذکور از نظر قانون‌گذار از چنان اهمیت برخوردار است که چنانچه عامل با سرمایه مضارب به انجام فعالیتی غیر از تجارت بپردازد یا طرفین در سود شریک نباشند و دستمزد یا سود مشخصی برای یکی از طرفین شرط شود، عقد مذکور تابع احکام عقد

۳۰. ناصر، کاتوزیان؛ عقود معین، ج ۱، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۸۴، ص ۱۶۶.

۳۱. سید حسین، صفایی؛ اشخاص و اموال، نشر میزان، ۱۳۸۵، ص ۲۸۰.

مضاربه نخواهد بود.^{۳۲} بنابراین در ماده ۵۴۶ ق.م نیز وصف دارای مفهوم مخالف است.

- م ۶۹۱ ق.م: «ضمان دینی که هنوز سبب آن ایجاد نشده است، باطل است.»

وصف مذکور در ماده فوق، عبارت «هنوز ایجاد نشده است» می باشد.

ترکیب وصفی در این ماده نیز دارای مفهوم مخالف می باشد و حقوق دانان ضمان از دینی که سبب آن ایجاد شده باشد را صحیح و نافذ می دانند.^{۳۳} به عنوان مثال به محض انعقاد عقد نکاح می توان از شوهر بابت نفقه آینده زن ضمانت نمود زیرا، هرچند هنوز این دین اصلی (نفقه آینده) ایجاد نشده اما سبب دین، که همان عقد نکاح است، به وجود آمده است.

- م ۷۴۵ ق.م: «هر کس شخصی را از تحت اقتدار ذی حق یا قائم مقام او، بدون رضای او خارج کند در حکم کفیل است و باید آن شخص را حاضر کند والا باید از عهده حقی که بر او ثابت شود برآید.»

در این ماده نیز چند وصف به ملاحظه می شود: ۱- تحت اقتدار ذی حق یا قائم مقام او ۲- بدون رضای او.

ترکیب وصفی در این ماده نیز دارای مفهوم است و چنانچه شخصی مدیون را که ذی حق یا قائم مقام او نسبت به او اقتداری ندارند، از سلطه ثالث خارج سازد، به عنوان مثال از تحت سلطه دوست یا فرزند ذی حق خارج نماید، یا با رضای ذی حق مدیون را فراری دهد، مسئولیتی متوجه او نخواهد بود.

- م ۸۸۰ ق.م: «قتل از موانع ارث است. بنابراین کسی که مورث خود را عمداً بکشد از ارث او ممنوع می شود...»
در این ماده وصف قید «عمداً» است.

۳۲. ناصر، کاتوزیان؛ عقود معین، ج ۲، کتابخانه گنج دانش، ۱۳۸۶، ص ۱۱۷.

۳۳. ناصر، کاتوزیان؛ عقود معین، ج ۴، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۸۵، ص ۲۷۷.

این ماده نیز دارای مفهوم مخالف است و از نظر فقها و حقوق دانان چنانچه شخصی مورث خود را به صورت غیر عمد به قتل برساند، از ارث او محروم نخواهد شد.^{۳۳}

- م ۹۴۰ ق. م: «زوجین که زوجیت آنها دائمی بوده و ممنوع از ارث نباشند، از یکدیگر ارث می‌برند».

قیود این ماده دائمی بودن و ممنوع نبودن از ارث است.

در مورد قید ممنوع نبودن از ارث مشخص است که در صورتی که یکی از موانع ارث در شخص وجود داشته باشد، از ارث محروم می‌گردد. در مورد قید دوم نیز دائمی بودن از احکام نکاح دائم است و در نکاح منقطع رابطه توارث بین زوجین وجود ندارد. بنابراین ماده مزبور نیز از بیان قید قصد خارج ساختن فاقد قید را از حکم داشته است.

علاوه بر مثال‌های فوق، در بسیاری دیگر از مواد قانون مدنی می‌توان جملات وصفیه‌ای ملاحظه کرد که قانون‌گذار با ذکر وصف در آن مواد، قصد خارج کردن موارد فاقد وصف از حکم را داشته و ترکیب وصفی در آن مواد را باید دارای مفهوم مخالف دانست. مانند مواد: ۱۶، ۲۴، ۳۵، ۵۰، ۵۳، ۵۸، ۶۴، ۱۴۳، ۱۶۲، ۱۶۸، ۲۵۲، ۲۶۶، ۲۹۶، ۳۳۸، ۳۶۵، ۴۱۴، ۴۴۳، ۵۳۱، ۵۸۱، ۶۲۰، ۶۳۷، ۷۲۰، ۸۵۶، ۸۶۶، ۱۰۵۴، ۱۰۹۵، ۱۲۶۳، ۱۲۸۷، ۱۳۰۹ و.....

۲,۲. مواردی که نمی‌توان از ترکیب وصفی استفاده شده در مواد، مفهوم مخالف برداشت نمود

هر چند در غالب مواردی که در قانون مدنی از قید استفاده شده، قید احترازی است و قانون‌گذار قصد خارج کردن فاقد قید را از حکم داشته است اما مواردی نیز می‌توان

۳۴. ناصر، کاتوزیان؛ درس‌هایی از شفعه، وصیت ارث، نشر میزان، ۱۳۸۵، ۲۲۹.

یافت که ترکیب وصفی در مواد فاقد مفهوم مخالف است که چند مورد به عنوان نمونه بیان می‌گردد:

- م.ق.م.ا. ۱۹۲: «در مواردی که برای طرفین یا یکی از آنها تلفظ ممکن نباشد، اشاره که مبین قصد و رضا باشد، کافی خواهد بود.»

با توجه به قید «در مواردی که برای طرفین یا یکی از آنها تلفظ ممکن نباشد» مفهوم مخالف ماده عبارت است از: «در مواردی که برای طرفین یا یکی از آنها تلفظ ممکن باشد، اشاره... کافی نیست.» که این مفهوم قطعاً صحیح نیست زیرا، مفهوم این ماده با منطوق سایر مواد مانند م. ۳۳۹ ق.م.ا. «... ممکن است بیع به داد و ستد واقع شود» یا م. ۶۵۸ ق.م.ا. در وکالت تعارض دارد. لذا در این ماده وصف مفهوم ندارد. البته می‌توان این مواد را قرینه دانست و چنین نتیجه گرفت که بحث مفهوم وصف در مورد این ماده جاری نیست.

- م. ۲۴۴: «... لیکن شرط نتیجه قابل اسقاط نیست.»

در این ماده «نتیجه» وصف است برای «شرط» و دامنه شروط صحیح سه گانه را به شرط نتیجه محدود می‌کند. نتیجه پذیرش مفهوم وصف در ماده فوق این چنین است که «غیر از شرط نتیجه قابل اسقاط است.» بی شک این نتیجه‌گیری مورد پذیرش نیست، زیرا، علاوه بر شرط نتیجه، شرط صفت نیز قابل اسقاط نمی‌باشد. صفت مشروط یا وجود دارد یا خیر و آنچه قابل اسقاط است حق فسخ ناشی از تخلف از وصف است. لذا در این مورد نیز وصف مفهوم ندارد.^{۳۵}

- م. ۷۲۰ ق.م.ا. «ضامنی که به قصد تبرع ضمانت کرده باشد حق رجوع به مضمون عنه ندارد.»

در این ماده «قصد تبرع» قیدی است که قانون برای رجوع ضامن به مضمون عنه قرار

۳۵. سید حسین صفایی؛ اشخاص و اموال، ص ۱۹۸.

داده است. مفهوم مخالف ماده چنین است که «ضامنی که به قصد تبرع ضمانت نکرده باشد حق رجوع به مضمون عنه را دارد». این حکم در حقوق ما غیر قابل پذیرش است زیرا، آنچه مجوز رجوع ضامن به مضمون عنه است، اذن مضمون عنه در پرداخت است نه قصد ضامن، لذا اگر ضامن بدون قصد تبرع دین دیگری را ضمانت کرده و پرداخت نماید در صورتی حق رجوع به مضمون عنه را دارد که اذن در ضمان یا پرداخت داشته باشد والا اگرچه ضامن قصد تبرع نداشته باشد، حق رجوع به مضمون عنه را ندارد. در نتیجه در این مورد نیز باید گفت وصف در م ۷۲۰ ق. م مفهوم ندارد.^{۳۶}

نتیجه استقراء در قانون مدنی نشان می‌دهد در اکثریت مواردی که قانون‌گذار از جمله وصفیه (وصف به معنای اصولی) برای بیان حکم استفاده کرده، از بیان وصف غرض داشته و قصد داشته موارد فاقد وصف را از شمول حکم خارج کند و قید را به صورت احترازی مورد استفاده قرار داده است.

اما گاه نیز قانون‌گذار با بیان وصف، قصد خارج کردن فاقد وصف را از حکم نداشته و مفهوم مخالف وصف را مد نظر نداشته است. در نتیجه در قانون مدنی مواردی ملاحظه می‌شود که ترکیب وصفی فاقد مفهوم مخالف است.

با توجه به استقراء فوق چنین نتیجه می‌شود که در قانون مدنی نمی‌توان مفهوم وصف را به طور کلی و مطلق پذیرفت و یا رد کرد. و هر ماده قانونی که در آن ترکیب وصفی وجود دارد، باید جداگانه و به صورت موردی مورد تحلیل و بررسی قرار گیرد. به همین جهت به عنوان نتیجه کلی نمی‌توان وصف در قانون مدنی دارای مفهوم مخالف یا فاقد آن دانست. ثمره این بحث را در برخی مواد قانونی می‌توان ملاحظه کرد. به عنوان مثال در م ۱۱۵۷ ق. م که مقرر می‌دارد: «زنی که به شبهه با کسی نزدیکی کند باید عده طلاق نگاه

۳۶. ناصر، کاتوزیان؛ عقود معین، ج ۴، ص ۳۴۷.

دارد. «وصف در این ماده، قید «به شبهه» است. حال اگر زنی عالماً با دیگری نزدیکی کند (زنا کند)، آیا باید عده طلاق نگه دارد؟ در این مورد بین حقوق دانان اختلاف نظر وجود دارد و برخی نگه داشتن عده را برای زنا ضروری می‌دانند و برخی دیگر عده را در این مورد لازم نمی‌دانند.^{۳۷} اگر نگه داشتن عده برای زانیه ضروری باشد، وصف در ماده فوق فاقد مفهوم مخالف خواهد بود و در مقابل در صورت پذیرش عدم ضرورت نگه داشتن عده برای زانیه به معنای پذیرش مفهوم وصف است.

یا در مورد ماده ۷۹۴ ق.م. در رهن که مقرر گردیده: «راهن می‌تواند در رهن تغییراتی بدهد یا تصرفات دیگری که برای رهن نافع باشد و منافی حقوق مرتهن هم نباشد به عمل آورد بدون اینکه مرتهن بتواند او را منع کند، در صورت منع اجازه با حاکم است.» با توجه قید لزوم نافع بودن تصرفات مالک در مال مرهونه اختلاف شده که آیا تصرفات مالک در عین مرهونه که منافی حقوق مرتهن نباشد و مضر به حال رهن نباشد اما نافع هم نباشد از سوی مالک مجاز است یا خیر؟^{۳۸} در این مورد منع تصرفات غیر مفید مالک به معنای پذیرش مفهوم وصف در این ماده قانونی و صدور مجوز برای چنین تصرفاتی منافی با پذیرش مفهوم وصف است.

بنابراین اگر قانون‌گذار در تمام موارد از مفهوم وصف تبعیت می‌کرد و به عنوان نتیجه، مفهوم وصف در قانون مدنی پذیرفته می‌شد، در مورد ماده ۱۱۵۷ ق.م. نیز با تمسک به مفهوم وصف، حکم به عدم لزوم نگه داشتن عده برای زن زانیه می‌شد یا در رهن با توجه به مفهوم ماده ۷۹۴ ق.م، حکم به عدم جواز تصرفات غیر نافع مرتهن در عین مرهونه

۳۷. ناصر، کاتوزیان؛ دوره مقدماتی حقوق مدنی خانواده، نشر میزان، ۱۳۸۵، ص ۳۱۱.

۳۸. ناصر، کاتوزیان؛ عقود معین، ج ۴، ص ۵۵۷.

می‌گردید و اختلاف نظر ایجاد نمی‌شد، اما در حال حاضر که نمی‌توان مفهوم وصف را به عنوان قاعده در قانون مدنی پذیرفت، حل این اختلاف از این راه صحیح به نظر نمی‌رسد و از روش‌های خاص تفسیر در قانون مدنی باید از این ماده رفع اجمال نمود.

نتیجه گیری

مفهوم در علم اصول عبارت است از آنچه که از کلام فهمیده می شود اما در ظاهر عبارت بیان نشده است و وصف عبارت است از هر چیزی که دامنه موضوع را محدود کند. این وصف ممکن است معتمد بر موصوف یا غیر معتمد بر موصوف باشد. رابطه وصف و موصوف نیز به سه شکل تساوی، عموم و خصوص من وجه و عموم و خصوص مطلق می تواند باشد. با بررسی نظریات علمای اصول معلوم شد که محل نزاع در باب مفهوم وصف در وصفی است که:

اولاً: معتمد بر موصوف باشد و وصف غیر معتمد بر موصوف در مفهوم لقب مورد بحث قرار می گیرد.

ثانیاً: رابطه وصف با موصوف یا عموم و خصوص من وجه باشد و ماده افتراق از ناحیه موصوف باشد یا عموم و خصوص مطلق باشد و موصوف اعم از وصف باشد. در مورد مفهوم وصف علمای اصول اختلاف نظر دارند، برخی وصف را دارای مفهوم مخالف دانسته و برخی جمله وصفیه را فاقد مفهوم مخالف می دانند. مشهور اصولیین مفهوم وصف را نپذیرفته اند.

در بررسی قانون مدنی با عبارات فراوانی مواجه می شویم که قانون گذار از جمله وصفیه برای بیان احکام قانونی استفاده کرده است. استقراء در قانون مدنی نشان می دهد در اکثریت مواردی که حکم به صورت ترکیب وصفی بیان شده، قانون گذار مفهوم وصف را پذیرفته و قصد خارج ساختن فاقد قید از حکم را داشته است. اما موادی نیز ملاحظه می شود که از وصف، مفهوم مخالف استنباط نشده و مفهوم مخالف این مواد مدنظر قانون گذار نبوده است. در نهایت به عنوان نتیجه نمی توان مفهوم وصف را به صورت یک قاعده در قانون مدنی پذیرفت یا انکار کرد و در تفسیر مواد از این شیوه اصولی استفاده نمود و در هر مورد باید از شیوه های خاص تفسیری مورد قبول قانون گذار برای رسیدن به مقصود قانون استفاده نمود.

منابع

۱. انصاری، مرتضی؛ مطارح الانظار، مؤسسه آل البيت عليه السلام، بی تا.
۲. حیدری، علی نقی؛ اصول الاستنباط، شورای مدیریت حوزه علمیه قم، ۱۴۱۲ قمری.
۳. خراسانی، محمد کاظم؛ کفایه الاصول، مؤسسه آل البيت عليه السلام، ۱۴۰۹ قمری.
۴. خویی، ابوالقاسم؛ دراسات فی علم الاصول، جلد دوم، دائرة المعارف فقه اسلامی، ۱۴۱۹ قمری.
۵. سبحانی، جعفر؛ الموجز فی اصول الفقه، ترجمه محسن غرویان، جلد اول، دارالفکر، ۱۳۸۵ شمسی.
۶. عاملی، محمد بن مکی؛ القواعد و الفوائد، جلد اول، کتابفروشی مفید، ۱۴۰۰ قمری.
۷. فاضل لنکرانی، محمد؛ اصول فقه شیعه، جلد ششم، مرکز فقهی ائمه اطهار، ۱۳۸۱ شمسی.
۸. کاتوزیان، ناصر؛ عقود معین، جلد اول، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۸۴ شمسی.
۹. کاتوزیان، ناصر؛ عقود معین، جلد دوم، کتابخانه گنج دانش، ۱۳۸۶ شمسی.
۱۰. کاتوزیان، ناصر؛ عقود معین، جلد چهارم، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۸۵ شمسی.
۱۱. کاتوزیان، ناصر؛ دوره مقدماتی حقوق مدنی خانواده، نشر میزان، ۱۳۸۵ شمسی.
۱۲. کاتوزیان، ناصر؛ درس هایی از شفعه، وصیت ارث، نشر میزان، ۱۳۸۵ شمسی.
۱۳. محمدی خراسانی، علی؛ شرح کفایه الاصول، جلد سوم، الامام حسن بن علی علیه السلام، ۱۳۸۳ شمسی.
۱۴. صفایی، سید حسین؛ قواعد عمومی قراردادها، نشر میزان، ۱۳۸۵ شمسی.
۱۵. صفایی، سید حسین؛ اشخاص و اموال، نشر میزان، ۱۳۸۵ شمسی.
۱۶. مظفر، محمد رضا؛ اصول الفقه، جلد اول، النشر الاسلامی، ۱۴۲۳ قمری.

۱۷. نائینی، محمد حسین؛ اجود التقریرات، جلد اول، مصطفوی، ۱۳۶۸ شمسی.
۱۸. نائینی، محمد حسین؛ فوائد الاصول، جلد دوم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۷ قمری.
۱۹. ولایی، عیسی؛ فرهنگ تشریحی اصطلاحات اصول، نشر نی، ۱۳۸۴.